

مبارزه با شورشگران علیه امام (قتال اهل بغی) مطالبی دارند که خلاصه آن، ایسن چنین است:

«اموری چند برای امام شرط است:

الف- مکلف باشد، زیرا غیر مکلف که دیگران او را سرپرستی می کنند چگونه می تواند سرپرست امت باشد؟

ب- مسلمان باشد، بدان جهت که مصلحت اسلام و مسلمین را مراعات کند و بتوان به وی اعتماد نموده و به او اتکا کرد.

ج- عادل باشد.

د- آزاد باشد.

ه- مرد باشد، تا مردم از وی حساب برده و بتواند بامردان مراد و آمیزش داشته باشد.

و- عالم باشد تا قوانین و احکام را بشناسد و مردم را آموزش دهد.

ز- شجاع باشد، تا بتواند خود، در جنگ شرکت نموده و لشکر را تقویت روحی و سازماندهی کند.

ح- در مسائل صاحب نظر بوده و کفایت اداره امور را داشته باشد.

ط- گوش و چشم و زبانش سالم باشد تا بتواند امور را حل و فصل کند.

(اینها شرایطی است که اختلافی در آن نیست و مورد قبول همه است).

ی- اعضای (رئیس) بدن او سالم باشد، مانند دست و پا و گوش، و ایسن شرط یعنی سلامت اعضای بدن یکی از دوقول است که از شافعی نقل شده است.

یا- از طایفه قریش (سید) باشد، براساس حدیثی که می فرماید: «الائمة من

قریش^{۱۱} - پیشوایان از قریش هستند». و این بارزترین دو نظر شافعی است و جوینی با این شرط مخالفت کرده است.

یب- به نظر شیعه باید امام معصوم باشد زیرا فلسفه لزوم امامت و لزوم نصب

امام همانا وجود خطا و لغزشها در بین مردم است که قهراً موجب تنازع و درگیری

و نهایتاً اختلال نظام جامعه می گردد. از این رو، باید برحسب ضرورت، امام از

خطا و لغزش معصوم باشد تا بتواند جلولغزشها را بگیرد.

یج- از سوی خداوند تبارک و تعالی یا از سوی پیامبر اکرم (ص) یا از سوی

۱۱. بحارالانوار ۴/۲۵-۱، کتاب الامامه، باب ۱ از ابواب علامات الامام، حدیث ۱.

کسی که از جانب آنان امامتش تثبیت شده به امامت منصوب شده باشد. زیرا «عصمت» از امور خفیه است که اطلاع یافتن از آن امکان پذیر نیست و اگر به وسیله «نص» امامت وی مشخص نشده باشد (برای شناخت وی) تکلیف بیش از حد توان لازم می‌آید (یعنی مردم به چیزی مکلف شده‌اند که توان شناخت و عمل به آن را ندارند) و این جایز نیست.

ید- به دلایل عقلی و نقلی باید از همه مردم زمان خویش افضل باشد تا از دیگران ممتاز گردد، و در نزد ما (شعیه) جایز نیست که فرد مفضول یعنی کم‌فضیلت بر فاضل مقدم داشته شود. به خلاف نظر بسیاری از علمای تسنن- و فضیلت بر اساس ملاکهای علم و زهد و پارسایی و شرافت خانوادگی و بزرگواری و شجاعت و سایر اخلاق و خصایل پسندیده مشخص می‌گردد.

یه- از ارتکاب اعمال قبیح، منزّه باشد. چرا که شرط عصمت بر این معنی دلالت دارد، و بدان جهت که در صورت آلوده شدن به اعمال قبیح مورد اهانت و انکار قرار گرفته و موقعیت او از دل‌های توده مردم زایل می‌شود و در نتیجه فایده‌نصب او از بین می‌رود.

و دیگر آنکه باید از دون همتی و خصلتهای رذیله منزّه باشد... و دیگر اینکه از پستی خانوادگی از ناحیه پدر و آلودگی خانوادگی از ناحیه مادر، مجرا باشد، که عامه اهل سنت با همه اینها مخالفند.^{۱۲}

۶- کلام قاضی باقلانی: مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر می‌نویسد: باقلانی در کتاب تمهید، صفحه ۱۸۱ در باب «صفت‌های امامی که لازم است باوی به امامت بیعت نمود» می‌گوید:

«اگر پرسشگری از ما بپرسد ویژگیها و صفات امامی که شما بعیت وی را جایز می‌دانید چیست؟ در پاسخ او گفته می‌شود: باید دارای شرایطی از جمله این شرایط باشد: ۱- باید از ناحیه پدر از قریش باشد. ۲- از جهت علم در حد کسی که شایسته قضاوت در بین مسلمانان است باشد. ۳- در امور جنگ، سازماندهی لشکر، اعزام نیرو، مسدود کردن مرزها، حمایت از بیضة اسلام، حراست از امت، کشیدن انتقام از ستمگران و گرفتن حقوق مظلومان و هر چه به مصالح مردم

مربوط می‌گردد، بصیرت لازم و کافی داشته باشد. ۴- هیچ نرمش و سستی در اقامه حدود وی را فراموشی و از زدن گردن‌ها و شکافتن بدن‌ها اظهار بی‌تسابی نکند. ۵- در دانش و آگاهی و سایر مسائلی که برتری در آن مطرح است نمونه و الگوی دیگران باشد، مگر اینکه به خاطر عارضه و مانعی نتوان فرد افضل را به امامت منصوب نمود که در این صورت نصب فرد بعدی (مفضول) جایز و رواست. و اما اینکه وی معصوم از گناه بوده و علم غیب بداند یا اینکه سوار کارترین مردم و شجاع‌ترین آنها باشد، یا اینکه فقط از قبیله بنی‌هاشم باشد نه از دیگر قبایل قریش، از شرایط و صفات امام به شمار نمی‌آید.^{۱۳}

۷- کلام قاضی عضدالدین ایجی و شریف گرگانی: ایجی در کتاب *مواقفو شریف گرگانی* در شرحی که بر آن نوشته سو متن و شرح را با هم آمیخته^{۱۴} - می‌نویسد: «(مقصد دوم: در شرایط رهبری است: عموم فقها بر این عقیده‌اند که امام) و کسی که مستحق امامت است (باید در اصول و فروع مجتهد باشد تا اینکه بتواند امور دین را اقامه کند) و باید بتواند اقامه دلیل نموده و شبهات در عقاید دینی را حل و فصل نماید و باید در موضوعات و احکام و مبانی براساس نص و یا استنباط دارای فتوای مستقل باشد، زیرا مهمترین هدف امامت، حفظ عقاید مردم و حل دعاوی و رفع مخاصمات و درگیریهاست و همه اینها بدون شرط اجتهاد حاصل نمی‌آید (و باید در مسائل صاحب نظر باشد) به گونه‌ای که بتواند جنگ و صلح را سامان دهد و لشکریان را سازمان بخشد و مرزها را حراست و حفاظت کند (تا بتواند به امور مملکت رسیدگی نماید) و باید شجاع و قوی‌القلب باشد (تا توانایی دفاع از حوزه اسلام را دارا باشد) و بتواند بیضه اسلام را باثبات و استقامت در معرکه‌های مختلف حفظ کند... و اقامه حدود و زدن گردن‌ها وی را به هراس نیندازد (و برخی گفته‌اند در امامت این صفتهای سه‌گانه) - اجتهاد، صاحب‌نظر بودن و شجاعت - شرط نیست (چون چنین شرایطی) اکنون یکجا در حاکمان یافت نمی‌گردد، بلکه رهبر باید عادل باشد در برخورد‌های ظاهری (تا ستم روا

۱۳. الفدیر ۱۳۶/۷

۱۴. لازم به توضیح است که در اینجا متن کتاب *مواقف در پرائنز* () قرار گرفته تا متن از شرح متمایز باشد.

ندارد). عاقل باشد (تا توان و صلاحیت تصرف در امور را داشته باشد) چه تصرفات شرعی چه تصرفات مالی، بالغ باشد (زیرا عقل کودکان برای اداره کشور ناتوان است) مرد باشد (زیرا زنان در عقل و دین کمبودهایی دارند) آزاد باشد (بدان جهت که خدمت به اربابش وی را) از کارهای مردم و وظایف امامت باز ندارد. (پس این صفتها) هشت یا پنج صفت (و شرایطی هستند به اتفاق همه) که در رهبری معتبرند.^{۱۵}

۸- کلام عبدالملک جوینی: عبدالملک جوینی که در بین سنت به امام الحرمین شهرت یافته در کتاب خویش به نام الارشاد می‌نویسد:

«شرایطی که امام باید بدان متصف باشد چند است: ۱- اجتهاد به گونه‌ای که نیازمند نباشد در فهم احکام حوادث از غیر خویش استفاده کند (و گفته است این شرط، مورد اتفاق همه است). ۲- قدرت تسلط بر مصالح امور و در اختیار گرفتن آنها. ۳- توانایی در تجهیز سپاه و کنترل مرزها. ۴- داشتن نظر لطف و مهربانی نسبت به مردم. ۵- شجاعت و توانایی اقدام، به گونه‌ای که ترس طبیعی او را از زدن گردن‌ها باز ندارد و از اجرای حدود در مورد افرادی که مستوجب اجرای حدود هستند سرباز نزند. ۶- و باز از شرایط امامت در نزد اصحاب ما- یعنی شافعیه- این است که امام از قریش باشد، چرا که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «پیشوایان از قریش هستند» و فرمود: «قریش را پیش بدارید و از آن پیشی مجوید» و این شرط مورد مخالفت برخی از مردم قرار گرفته است، و به نظر من احتمال اینکه این شرط از شرایط رهبری باشد وجود دارد و خداوند به نظر صحیح آگاه‌تر است و در اینکه امام باید «آزاد» و «مسلمان» باشد، ابهامی نیست و همه علما بر این مسئله اجماع دارند که «امام نباید زن باشد» اگرچه درجواز قضاوت او در مواردی که شهادت او جایز است اختلاف است.^{۱۶}

۹- کلام دیگری از عبدالملک جوینی: و باز هم ایشان در کتاب دیگرش که به نام غیاث الامم فی التیایث الظلم نامیده می‌شود می‌نویسد:

۱۵. شرح مواقف جرجانی ۳۴۹/۸

۱۶. نظام‌الحکم والادارة فی الاسلام ۲۲۲/

«بر حاکم واجب است در مسائلی که انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد به علما مراجعه کند، چرا که آنان پیشگامان احکام الهی و پرچمهای اسلام و وارثان پیامبر (ص) و پیشوایان امتند و همینان در واقع صاحبان امر و مستحق خلافت و حکومتند...»

و در آن هنگام که صاحب امر (حاکم مسلمانان) خود مجتهد باشد عموم مردم در مسائل اجتهادی از او پیروی می‌کنند و او از کسی پیروی نمی‌کند، اما اگر سلطان زمان، فاقد درجه اجتهاد باشد آنکه باید مورد پیروی قرار گیرد علما هستند و سلطان عامل عظمت و قدرت و شوکت آنان است، پس عالم بدین گونه که ما ترسیم کردیم همانند پیامبر زمان است و سلطان در کنار وی همانند سلطان در زمان پیامبر (ص) است که موظف است کارها را به او ارجاع داده و هر چه مورد نظر آن حضرت است انجام دهد.^{۱۷}

۱۰- کلام نووی شافعی: نووی شافعی که [در قرن هفتم هجری زندگی می‌کرده و] نظرات وی در نزد شافعیه از اهمیت والایی برخوردار است در کتاب منهاج خود [که تقریباً حکم رساله‌های عملیه ما را دارد و شرحهایی هم بر آن نوشته شده] چنین می‌گوید:

«شرط امام این است که باید مسلمان، مکلف، آزاد، مرد، قرشی، مجتهد، شجاع، صاحب نظر، و دارای قدرت شنوایی و بینایی و گویایی باشد، امامت به یکی از سه طریق منعقد می‌گردد: بیعت مردم...، تعیین امام قبلی...، استیلا یافتن کسی که شرایط امامت را داراست [به وسیله جنگ و غلبه] و بنا بر قول اصح، اشخاص جاهل و فاسق نیز می‌توانند به امامت دست یابند.^{۱۸}

ملاحظه می‌فرمایید که آخر این کلام اولش - یعنی شرط اجتهاد - را نقض می‌کند [شخص فاسق و یا جاهل چگونه می‌تواند شرایطی را که خود ایشان برای امامت ذکر کرده دارا باشد؟] آخر این کلام، بازگشتش به همان کلام احمد حنبل است که پیش از این ذکر کردید.

۱۱- کلام ابن حزم اندلسی: ابن حزم اندلسی در کتاب الفصل می‌گوید:

۱۷. النظام السياسي للدولة الإسلامية / ۲۷۷

۱۸. منهاج، کتاب البغاة / ۵۱۸

«واجب است شرایط امامت بررسی شود، شرایطی که هر کس واجد آن شرایط نباشد صلاحیت رهبری و امامت را دارا نیست، و ما این شرایط را اینگونه یافتیم:

۱- از صلب قریش باشد (سید باشد) چرا که پیامبر خدا (ص) فرمود: «ان الامامة فيهم»^{۱۹} امامت و رهبری در میان قریش است» ۲- بالغ و ممیز باشد (مصلح و مفسد را از یکدیگر تشخیص دهد) چرا که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «از سه دسته تکلیف برداشته شده، کودک تا به حد بلوغ برسد، دیوانه تا اینکه سلامت خود را بازیابد و...»^{۲۰} ۳- مرد باشد، بدان جهت که پیامبر خدا فرمود: «رستگار و پیروز نخواهد شد ملتی که کار آنان به دست زن سپرده شود»^{۲۱} ۴- مسلمان باشد، زیرا خداوند تبارک و تعالی فرمود: «هرگز خداوند برای کافران بر مؤمنان راهی (حاکمیتی) قرار نداده»^{۲۲} و از مهمترین و بزرگترین راهها خلافت و حاکمیت است و نیز بدان جهت که فرموده «باید اهل کتاب در مقابل مسلمانان کوچک گردند و از آنها جزیه گرفته شود و مشرکین غیر اهل کتاب با آنان جنگ و قتال شود تا اسلام را بپذیرند»^{۲۳} ۵- در کار خلافت دانا و پیشگام ۶- نسبت به فرایض دینی مربوط به حکومت آگاه ۷- در همه امور دارای تقوای الهی بوده باشد ۸- در جامعه آشکارا مرتکب فساد نگردد، چرا که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «بر نیکی و تقوی کمک دهید و بر گناه و تجاوز یاری نرسانید»^{۲۴} ... و پیامبر اکرم (ص) فرمود: «هر کس عملی انجام دهد که بر اساس دستور ما نباشد کار او مردود است»^{۲۵} و باز آن حضرت به ابوذر فرمود: «ای ابوذر تو (در مدیریت) فرد ضعیفی هستی بر دو نفر نیز حکومت مکن بیت مال یتیم را به عهده بگیر»^{۲۶} و باز خداوند تبارک و تعالی فرمود: «پس اگر آن کس که حق به عهده اوست کم خرد و ضعیف باشد...»^{۲۷} پس کسی که کم خرد و ضعیف است و آنکه

۱۹. جامع الاصول ۴/۴۳۸، کتاب الخلافة، باب ۱، حدیث ۴۰۲۰

۲۰. رفع القلم عن ثلاثة: فذكر الصبي حتى يحتلم والمجنون حتى يفیق

۲۱. لا یفلح قوم اسندوا امرهم الى امرأة (مسند احمد ۳۸/۵)

۲۲. ولن یجعل الله للكافرين على المؤمنين سبیلا (نساء ۱۴۱/۱)

۲۳. و تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان (مائده ۲/۲)

۲۴. من عمل عملاً لیس علیه امرنا فهو رد (جامع الاصول ۱/۱۹۷)

۲۵. یا ابانر انک ضعیف لا تأمرن علی ائینین ولا تولین مال یتیم (جامع الاصول ۴/۴۴۸ حدیث ۲۰۳۷)

۲۶. فان كان الذی علیه الحق سفیها اوضعیفا... (بقره ۲۸۲/۱)

توانایی انجام کاری را ندارد بالا جبار باید شخص دیگری سرپرستی او را برعهده بگیرد. پس کسی که خود نیازمند سرپرست است چگونه می‌تواند سرپرست سایر مسلمانان باشد. براین اساس کسی که این شروط هشتگانه را کاملاً دارا نیست ولایت و حکومت او باطل است و پیروی از وی جایز نیست و بطور کلی ولایت و خلافت برای او منعقد نمی‌گردد.

در مرتبه بعد مستحب است که حاکم ۱- در مسائل مربوط به خود از امور عبادی و سیاسی و احکام مطلع باشد. ۲- همه واجبات الهی را انجام دهد و هیچ عیب و نقصی در انجامش نداشته باشد ۳- از همه گناهان کبیره چه آشکارا و چه نهان اجتناب نماید ۴- اگر مرتکب گناهان صغیره می‌گردد در پنهان و پوشیده باشد.

این چهارشرطی است که اگر کسی مقید به رعایت آن نیست کراهت دارد مسئولیت انجام امور جامعه را به عهده بگیرد، اما اگر در هر صورت به عهده گرفت ولایتش صحیح است، اما حکومت او چندان خوشایند نیست و اطاعت از او فقط در موردی که اطاعت خدا در اوست واجب است و توجه به نهی او فقط در مواردی که خداوند دستوری نداده واجب می‌باشد. و نهایت چیزی که از حاکم انتظار می‌رود این است که با مردم رفیق باشد در غیر موضع ضعف، و در مبارزه با منکرات شدید باشد بدون اینکه به خشونت و زورگویی متوسل شود و پس از واجبات فراتر نهد، همواره بیدار و هشیار بوده و دچار غفلت نگردد، دلیر دل باشد و مال را از جایی که باید خرج کند دریغ نرزد و در مواردی که آن را نباید مصرف کند بذل و بخشش ننماید.

و همه این ویژگیها و صفات را می‌توان در این یک جمله گرد آورد که: امام باید احکام قرآن را اقامه و سنتهای رسول خدا(ص) را پیاده نماید، و این مجموع همه فضیلتهاست. ۲۷

۱۲- کلام دیگری از ابن حزم: و باز ابن حزم در کتاب المحلی می‌نویسد:
«خلافت روا نیست مگر برای مردی از قریش که از سوی پدر از فرزندان

فهربن مالک باشد و خلافت برای غیر بالغ حلال نیست اگر چه قرشی باشد.^{۲۸}

۱۳- و باز کلام دیگری از ایشان؛ ایشان باز در همان کتاب می‌نویسد:

«مسئله: امام باید از گناهان کبیره پاک و در پیش چشم مردم از گناهان صغیره اجتناب ورزد، به آنچه مربوط به (امر حکومت) اوست آگاهی داشته و از سیاست نیکو برخوردار باشد، چرا که این همان چیزی است که مأمور به انجام آن است و لزومی ندارد که نهایت کمال و فضل را دارا باشد، چرا که قرآن و سنت دارا بودن نهایت فضل را بر حاکم واجب نکرده است.»^{۲۹}

۱۴- کلام ابن خلدون؛ ابن خلدون در مقدمه‌ای که بر علم تاریخ نگاشته می‌نویسد:

«و اما شرایط این منصب (امامت) چهار چیز است: علم، عدالت، کفایت و سلامت حواس و اعضاء در حدی که در تصمیم‌گیری و عمل مؤثر است، اما در شرط پنجم که نسب قرشی داشتن است اختلاف است، اما در اینکه علم از شرایط امامت است روشن است، چرا که خلیفه مسلمانان در صورتی که عالم به احکام خداوند باشد می‌تواند دستورات وی را اجرا کند و اگر عالم به این مسائل نباشد مقدم داشتن او برای انجام این مسئولیت صحیح و جایز نیست، در علم نیز کمتر از اجتهاد کفایت نمی‌کند، چرا که تقلید یک نوع نقص و کمبود است و منصب امامت اقتضای کمال در همه اوصاف و احوال را دارد و...»^{۳۰}

۱۵- کلام قلقشندی؛ قلقشندی در کتاب مآثر الانافه که درباره علم‌اداره حکومت و

خلافت نوشته، می‌نویسد:

«فصل دوم در شرایط رهبری است: اصحاب ما- شافعیه- برای صحت پیمان رهبری چهارده شرط برای امام اعتبار نمودند. اول: مرد بودن، پس امامت برای زن منعقد نمی‌گردد... دوم: بلوغ... سوم: عقل... چهارم: بینایی،

۲۸. المعلی ۳۵۹/۶ کتاب الامامة، مسئله ۱۷۶۹

۲۹. المعلی ۳۶۲/۶ کتاب الامامة، مسئله ۱۷۷۳

۳۰. مقدمة ابن خلدون / ۱۳۵ (چاپ دیگر / ۱۹۳) فصل ۲۶ از فصل سوم کتاب اول.

پس امامت شخص کور صحیح نیست... پنجم: شنوایی... ششم: گویایی، پس امامت برای شخص گنگ و لال منعقد نمی‌گردد... هفتم: سلامت اعضای بدن از نواقصی که مانع از حرکت و سرعت انجام کار می‌گردد... هشتم: آزاد بودن... نهم: اسلام... دهم: عدالت... یازدهم: شجاعت و بزرگواری... دوازدهم: علمی که به اجتهاد در موضوعات و احکام بیانجامد، پس امامت برای کسی که از این حد آگاهی برخوردار نیست منعقد نمی‌گردد، زیرا امام نیازمند است که امور را به روشی استوار جهت دهد و به راهی مستقیم به پیش ببرد و باید حدود را بشناسد و حقوق را بازپس گیرد و خصومات و اختلافات بین مردم را حل و فصل کند و اگر عالم و مجتهد نباشد قدرت انجام چنین وظایفی را ندارد. سیزدهم: از صحت نظر و دیانت برخوردار باشد، پس امامت برای شخص ضعیف‌الرأی منعقد نمی‌گردد... چهاردهم: نسب ویژه خانوادگی که امامت بدون آن صحیح نیست و مراد از نسب ویژه خانوادگی قرشی بودن است.^{۳۱}

۱۶. خلاصه کلمات مذاهب اربعه در شرایط رهبر: در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه که براساس فقه چهار مذهب - شافعی، مالکی، حنبلی و حنفی - نگارش یافته می‌نویسد:

«آنان (مذاهب اربعه) براین معنی اتفاق دارند که امام باید مسلمان، مکلف، آزاد، مرد، قرشی، عادل، عالم، مجتهد، شجاع، دارای رأی و نظر صائب و از نظر شنوایی و گویایی و بینایی سالم باشد.»^{۳۲}

اینها برخی از کلمات صاحب نظران در شرایط رهبری بود و ما در فصلهای آینده به تفصیل درباره ادله این شرایط بحث خواهیم کرد. اما آنچه با دقت در مجموعه این کلمات به دست می‌آید این است که ولایت و حاکمیت فقیه، امر جدیدی نیست که فقهای شیعه در این زمانها بدعت گذراده باشند بلکه بین مشهور علمای سنت نیز اجتهاد و فقاهت از دیرباز جزء شرایط امام و والی محسوب می‌شده است. این نکته نیز مخفی نماند که شرط «قرشیت» برای امام - که در اکثر این کلمات آمده بود - به لحاظ روایاتی است که در این باره وارد شده که ما در جای خود چگونگی آن را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

۳۲. الفقه علی المذاهب الاربعه ۵/۱۶۶ بحث شروط الامامه.

۳۱. مآثر الانافه ۱/۳۱۱.

فصل دوم

شرایط رهبر از دیدگاه عقل (با قطع نظر از آیات و روایات)

روشن است که مرجع در اثبات شرایط والی و امام، عقل و کتاب و سنت است که ما در این فصل به بیان قضاوت عقل در این باره می‌پردازیم:

اجمالاً در نزد خردمندان، این مطلب روشن است که افراد عاقل هنگامی که می‌خواهند کاری را به کسی واگذار کرده و مسئولیتی را به کسی بدهند همواره وجود چند ویژگی را در وی مد نظر قرار می‌دهند:

- ۱- دارا بودن درایت و عقل لازم برای انجام کار.
- ۲- آگاهی به چگونگی کار و فنون انجام آن.
- ۳- توانایی برانجام کار به نحو شایسته
- ۴- امین بودن در انجام مسئولیت به حدی که بتوان به وی اعتماد نمود که در اصل کار و کیفیت آن خیانت نورزد.

حال اگر شما بخواهید مثلاً برای بنای ساختمانی کسی را استخدام کنید مستمراً به حکم فطرت این چهار شرط را در وی مراعات خواهید نمود. پس رعایت این چهار شرط در حاکم اسلامی - کسی که رهبری جامعه را که از مهمترین و پیچیده‌ترین کارهاست بتناست به عهده بگیرد - به حکم عقل و فطرت به طریق اولی، لازم و ضروری خواهد بود. و نیز از نظر عقل، این نکته مسلم است که اگر مردمی به مکتب و ایدئولوژی خاصی معتقد باشند و بخواهند جامعه خود را براساس قوانین و دستورات آن مکتب و ایدئولوژی اداره نمایند، لازم است برای حکومت بر خود، کسی را انتخاب کنند که نه تنها به آن مکتب معتقد و به

دستورات آن آگاه باشد، بلکه مقیدترین و آگاه‌ترین آنان به اصول و مبانی آن مکتب نیز باشد، مگر اینکه جهت و مصلحت مهمتری با آن در تعارض باشد، و این یک امر فطری عقلی است که خردمندان در انتخاب افراد برای انجام امور از آن چشم‌پوشی نمی‌کنند. به عنوان مثال: هنگامی که اهل منطقه خاصی همه معتقد به تفکر مادی و نظام مارکسیستی باشند، بالطبع به هنگام تعیین رهبر، برای خویش کسی را انتخاب می‌کنند که به تفکر مادی پایبند و به اصول و مبانی مارکسیسم مطلع بوده و نسبت به قوانین و مقرراتی که مربوط به حکومت در این مکتب است از همه مطلع‌تر و در گفتار و کردارش امین و مورد اعتماد باشد.

براین اساس، مسلمانان نیز که معتقد به اسلامند - اسلامی که پاسخگوی تمام نیازمندیهای بشر در امور فردی و اجتماعی خانوادگی و سیاسی، اقتصادی و روابط داخلی و خارجی مسلمانان است - بدون شک به حکم عقل، ملزم هستند که در تعیین حاکم خویش علاوه بر در نظر گرفتن آن چهار شرط عمومی (قدرت، عقل، علم، امانت) آگاهی کامل وی به مقررات و دستورات اسلام، و حتی آگاه‌ترین بودن (اعلمیت) او در این زمینه و پاکدامنی و صداقتش که در فرهنگ اسلامی به «عدالت» تعبیر شده است را در نظر بگیرند.

شرایط فوق در هر حاکمی که به نام اسلام بخواهد حکومت کند معتبر است چه آن حاکم از طرف خداوند تبارک و تعالی مشخص شده باشد، همانند ائمه معصومین (ع) به عقیده ما شیعه امامیه، و چه به وسیله انتخاب مستقیم مردم مشخص گردد، نظیر آنچه برادران عامه (سنی) به صورت مطلق معتقدند و شاید ما، در عصر غیبت نسبت به فقهای عادل نیز اینگونه معتقد باشیم. به طور خلاصه وجود این شرایط برای والی و حاکم مسلمانان از مسائلی است که نیاز به تعبد شرعی ندارد بلکه هر انسانی طبق عقل و فطرت خود، به آن گواهی می‌دهد و منظور ما از ولایت فقیه، چیزی جز همین امر فطری ارتکازی نیست.

در واقع این همان استدلال عقلی است که امام صادق (ع) در روایت «عیص بن قاسم» که قبلاً (در جلد اول کتاب) خوانده شد به آن استناد نمود و آن، چنین بود:

«مواظب خود باشید، به خدا سوگند اگر صاحب گوسفندی چوپان دیگری را که بهتر از چوپان اولش باشد بیابد که گوسفندانش را بهتر نگهداری کند گوسفندان را از اولی گرفته و در اختیار چوپان داناتر قرار می‌دهد.»^۱

۱ - صحیح عیص بن القاسم عن ابی عبدالله (ع): وانظروا لانفسکم، فوالله ان الرجل لیكون له الفتم فیها الراعی

در اینجا امام (ع) راوی روایت را به فطرت درونی و ارتکاز ذهنی خود و به آنچه عقلا به عنوان عقلا، بدان ملتزم هستند ارجاع داده است، و این یک حقیقت وجدانی است که طبع و وجدان همه انسانها در صورتی که از تعصب و عناد خالی باشد از هر دین و ملتی که باشند قبول خواهد کرد و اگر بر فرض در منطقی‌های، اکثریت مردم متعهد و ملتزم به اسلام باشند و در بین آنان اقلیتهای غیرمسلمانی وجود داشته باشند بی‌تردید باید حکومت براساس موازین اسلام با حفظ حقوق اقلیتهای تشکیل گردد، و حفظ حقوق آنان نیز خود از مقررات و موازین اسلام به شمار می‌آید، چنانچه بر اهلش پوشیده نیست.

خلاصه کلام: آنچه تاکنون گفته شد را این چنین می‌توان خلاصه نمود که به حکم عقل در والی و حاکم اسلامی شرایط عقل و قدرت و اسلام و علم و بلکه اعلی‌ت و عدالت شرط می‌باشد. اما شرایط دیگری نظیر «مدیریت» و «تدبیر» را می‌توان به گونه‌ای با کمی توجه، تحت عنوان دانایی (علم) و یا توانایی (قدرت) قرار بدهیم، چرا که مثلاً دانایی دارای مفهوم وسیعی است که هم آگاهی به اصول و مبانی اسلام، و هم آگاهی به راههای تطبیق و پی‌آمدها و چگونگی اجرا در آن نهفته است که ان‌شاءالله در فصلهای آینده به تفصیل درباره این شرایط و حدود و کیفیت آن بحث خواهیم کرد.

→ فاذا وجد رجلا هو اعلم بفنمه من الذی هو فیها یخرجه و یجئى بذلك الرجل الذی هو اعلم بفنمه من الذی کان فیها (وسائل ۳۵/۱۱، کتاب الجهاد، باب ۱۳، روایت ۱).

فصل سوم

شرایط رهبر در چشم‌انداز آیات قرآن کریم

آیاتی که برای به دست آوردن شرایط حاکم اسلامی می‌توان به آنها تمسک نمود بسیار است که در این فصل برای روشن شدن چشم‌انداز بحث در قرآن به ذکر تعدادی از آنها بدون شرح و تفسیر پرداخته و تفصیل و توضیح آن را به فصلهای بعد موکول می‌نماییم، چرا که یکجا مرور کردن مجموعه این آیات، خالی از فایده نیست:

۱- ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا.^۱

هرگز خداوند برای کافران بر مؤمنان راهی (حاکمیتی) قرار نداده است.

۲- لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من

الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقية و يحذرکم الله نفسه والى الله المصير.^۲

نباید اهل ایمان، مؤمنان را وا گذاشته و از کافران برای خود ولسی و

سرپرست گیرند و هر کس چنین کند هیچ جایگاهی در پیشگاه خداوند نخواهد

داشت، مگر اینکه (برای حفظ خویش) از آنان تقیه نماید و خداوند شما را از

عذاب خود برحذر می‌دارد و بازگشت به نزد خداوند است.

۳- يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض و من

يتولىهم منكم فانه منهم ان الله لا يهدي القوم الظالمين.^۳

ای مؤمنان هرگز یهود و نصاری را به عنوان ولسی و سرپرست خود

۳. ماده (۵) ۵۱/

۲. آل عمران (۳) ۲۸/

۱. نساء (۴) ۱۴۱/

برنگزینید، زیرا برخی از آنها ولی برخی دیگر ند و هر کس از شما آنان را ولی و سرپرست خود برگزیند بی تردید از آنان است. همانا خداوند مردمان ستمگر را هدایت نمی کند.

۴- یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقاً من الذین اوتوا الكتاب یردوکم بعدایمانکم کافرین.^۴

ای مؤمنان اگر فرقه و دسته‌ای از اهل کتاب را اطاعت کنید شما را پس از آنکه ایمان آورده‌اید به کفر بازمی گردانند.

۵- ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ماتولی و نصله جهنم و ساءت مصیراً.^۵

و هر کس از پیامبر (ص) پس از آنکه راه هدایت برایش روشن گردید جدایی گزیند و راهی به جز راه مؤمنین پیماید، آنچه را خود به عنوان ولی برگزیده است بر او مسلط خواهیم کرد و او را به جهنم واصل خواهیم نمود و چه بد جایگاه و مقامی است.

۶- اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء قلیلاً ماتذکرون.^۶
آنچه از جانب خدا به شما نازل گردیده پیروی دارید و به جز او هرگز کسانی را به سرپرستی برنگزینید و چه کم پند پذیرید.

۷- الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النارهم فیها خالدون.^۷
خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکیها به نور می‌راند و آنان که کفر ورزیدند رهبرانشان طاغوتها هستند که آنان را از نور به تاریکیها می‌رانند. هم اینان اهل دوزخند و در آن جاودانه خواهند ماند.
۸- الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قدامروا ان یکفروا به و یریدالشیطان ان یضلهم ضلالاً بعیداً.^۸

آیا نمی‌نگری به آنان که می‌پندارند به آنچه به تو و به پیامبران پیش از تو،

۶. اعراف (۷)/۳

۵. نساء (۴)/۱۱۵

۴. ال عمران (۳)/۱۰۰

۸. نساء (۴)/۶۰

۷. بقره (۲)/۲۵۷

فرود آمده ایمان آورد مانند چگونه می‌خواهند طاغوت را حاکم خود در امور قرار دهند با اینکه مأمور شده‌اند به آن کفر بورزند و شیطان در صدد است آنان را به گمراهی کشاند، گمراهی بسیار دور.

۹- ولا تطع الكافرين والمنافقين ودع اذاهم و توکل علی‌الله و کفی بالله وکیلاً.^۹
وهرگز از کافران و منافقان پیروی مکن و از آزارهایشان چشم‌پروانه، و توکل بر خدادار و تنها خداوند برای وکالت کافی است.

۱۰- فاصبر لحکم ربک ولا تطع منهم اثماً او کفوراً.^{۱۰}
پس به حکم خدای خویش پایداری کن و از بین آنان هیچ گناهکار و کافری را پیروی مکن.

۱۱- وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراء نافاضلونا السبیل.^{۱۱}
وگویند خدایا ما بی‌گمان سروران و بزرگان خویش را پیروی کردیم پس آنان ما را به راه کژی و گمراهی کشاندند.

۱۲- ولا تطیعوا امرالمسرفین الذین یفسدون فی الارض ولا یصلحون.^{۱۲}
وهرگز دستور اسرافکاران را پیروی مکنید. آنها که در زمین فساد برپا می‌کنند و کارها را به درستی و صلاح نمی‌آورند.

۱۳- ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطاً.^{۱۳}
وهرگز آن که دلش را از یادمان غافل کردیم و از هوای نفس خویش پیروی نموده و به تبه‌کاری پرداخته، پیروی مکن.

۱۴- ولا تترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و مالکم من دون الله من اولیاء ثم لاتنصرون.^{۱۴}

وهرگز به ستمگران تکیه نکنید که آتش، شما را فرا خواهد گرفت و به جز خدای سرپرستی نخواهید داشت. آنگاه یاری نخواهید شد.

۱۵- قالت ان الملوک اذا دخلوا قرية افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة و کذلک یفعلون.^{۱۵}

(بلقیس) گفت پادشاهان هنگامی که به قریه‌ای وارد شوند فاسدش می‌کنند

۹. احزاب (۳۳)/۶۷

۱۰. انسان (۷۶)/۲۴

۹. احزاب (۳۳)/۴۸

۱۴. هود (۱۱)/۱۱۲

۱۳. کهف (۱۸)/۲۸

۱۲. شعراء (۲۶)/۱۵۱-۱۵۲

۱۵. نمل (۲۷)/۳۴

و افراد عزیزش را خوار می‌گردانند، و همواره چنین می‌کنند.

۱۶- فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم. ۱۶

پس آیا انتظار نمی‌برید که اگر شما (منافقان) حکومت بیابید در زمین فساد بپا نموده و پیوسته از رحم‌هایتان می‌گسلید؟ همین‌اند آن‌انکه خدا لعنتشان کرده پس آنگاه کر و کورشان نموده است.

۱۷- ولقد نجينا بني اسرائيل من العذاب المهين من فرعون انه كان عالياً من المسرفين. ۱۷

و البته ما بنی اسرائیل را از عذاب خوارکننده نجات بخشیدیم از فرعون که بی‌گمان او از سران اسرافکاران بود.

۱۸- افنجعل المسلمين كالمجرمين مالكم كيف تحمون. ۱۸

آیا ما تسلیم شدگان به خدا را همانند مجرمین خطاکار قرار می‌دهیم؟ شما را چه می‌رسد، چگونه داوری می‌کنید؟

۱۹- افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستوون. ۱۹

آیا آن کس که مؤمن است همانند کسی است که فاسق است؟ نه هرگز برابر نخواهند بود.

۲۰- واذا بتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال: انى جاعلك للناس اماما قال و من ذريتي قال: لا ينال عهدي الظالمين. ۲۰

و آنگاه که پروردگار ابراهیم، او را به کلماتی چند (اموری) آزمود و او همه را تمام و کمال بجای آورد خداوند به او گفت: من تو را امام و پیشوای مردم قرار می‌دهم. (ابراهیم) گفت: و از ذریه و فرزندان من هم؟ گفت: عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید.

۲۱- والله العزة والرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون. ۲۱

وسرافرازی و عزت تنها از آن خدا و پیامبر او و مؤمنان است، لکن منافقان (این حقیقت را) در نمی‌یابند.

۱۸. قلم (۶۸)/۳۵-۳۶

۱۷. دخان (۴۴)/۳۰-۳۱

۱۶. محمد (۴۷)/۲۲-۲۳

۲۱. منافقون (۶۳)/۸

۲۰. بقره (۲)/۱۲۴

۱۹. سجده (۳۲)/۱۸

۲۲- ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا يقدر على شيء و من رزقناه منارزقاً حسناً فهو ينفق منه سرا و جهراً هل يستوون الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون و ضرب الله مثلاً رجلين احدهما ابكم لا يقدر على شيء وهو كل على مولاة اينما يوجهه لا يات بخير هل يستوي هو و من يأمر بالعدل و هو على صراط مستقيم؟^{۲۲}

خداوند مثل می زند بنده‌ای را که خود ملک دیگری است و قدرت بر چیزی ندارد و کسی را که ما به او نعمتهای فراوان داده و او در ظاهر و در خفا از آنها بردیگران انفاق می کند. آیا این دو مساوی و برابرند؟ حمد خدای را و اکثر مردم نادانند و خداوند مثل می زند دومی را که یکی از آنها لال است و توانایی به انجام هیچ کاری ندارد و همواره سربار سرپرست خویش است و به هر جا او را بفرستد هیچ بهره‌ای نمی آورد. آیا او با کسی که مردم را به عدالت فرا می خواند و خود نیز در راه راست قرار دارد برابر است؟

۲۳- قل لا اقول لكم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لكم انی ملک ان اتبع الامایوحی الی قل هل يستوی الاعمی والبصیر؟ افلاتتفكرون.^{۲۳}
ای پیامبر بگو: نمی گویم خزانه‌های خدا نزد من است، و نمی گویم که غیب می دانم و نیز نمی گویم که من فرشته هستم من فقط آنچه را که به من وحی رسیده پیروی می کنم. بگو آیا کور و بینا باهم برابرند؟ آیا نمی اندیشید؟

۲۴- افمن كان على بينة من ربه كمن زين له سوء عمله؟^{۲۴}
آیا آن کس که از جانب پروردگارش به دلیلی روشن دست یافته با آن کس که کردار زشتش نزد او زینت یافته همانند است؟

۲۵- ولينصرن الله من ينصره ان الله لقوى عزيز الذين ان مكناهم فى الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزكاة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنكر و لله عاقبة الامور.^{۲۵}
و بی گمان آنان که خدا را یاری دهند خدا نیز آنان را یاری خواهد داد، البته که خداوند توانا و عزتمند است همانان که اگر به آنها در زمین حاکمیت بخشیم نماز بیای داشته، و زکات پرداخته و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و عاقبت کارها همه از آن خداوند است.

۲۶- ولاتؤتوا السفهاء اموالکم التى جعل الله لکم قیاماً.^{۲۶}

۲۴. محمد (۴۷)/۱۴

۲۳. انعام (۶)/۵۰

۲۲. نحل (۱۶)/۷۵-۷۶

۲۶. نساء (۴)/۵

۲۵. حج (۲۲)/۴۰-۴۱

و امواتان را که خداوند قوام و قیام شما را در آن قرار داده در اختیار سفیهان قرار ندهید.

۲۷- اَمِنْ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ اِحْقَ اَنْ يَتَّبِعَ اَمِنْ لَا يَهْدِي اِلَّا اَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. ۲۷

آیا آن کس که راه به سوی حق برده برای پیروی سزاوارتر است یا آن کس که راه هدایت را نیافته است مگر اینکه هدایت شود؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟

۲۸- وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا اِنِّىْ يَكُوْنُ لَهٗ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ اِحْقَ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُوتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ؟ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ اَصْطَفٰهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِى الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّٰهُ يُؤْتِى الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَّاسِعٌ عَلِيمٌ. ۲۸

و پیامبرشان (اشموئیل) به آنان گفت، بی‌تردید خداوند طالوت را به عنوان پادشاه شما برانگیخته، گفتند چگونه او را بر ما حکومت است و ما از او به سلطنت سزاوارتریم، که او هرگز گشایشی در مال نیافته؟ گفت بی‌شک خداوند او را به حکومت شما برگزیده و گستره علم و جسم او را افزون‌تر قرار داده و خداوند سلطنتش را به هر که خواست عطا می‌کند و خداوند گشایش بخش دانا است.

۲۹- قُلْ هَلْ يَسْتَوِى السّٰذِنُ الْعِلْمُونَ وَالَّذِىْنَ لَا يَعْلَمُونَ اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُو الْاَلْبَابِ ۲۹ بگو آیا آنانکه می‌دانند با آنانکه نمی‌دانند برابرند؟ تنها خردمندان در می‌یابند.

۳۰- قَالَ اجْعَلْنِىْ عَلَىٰ خَزَائِنِ الْاَرْضِ اِنِّىْ حَفِيظٌ عَلِيمٌ. ۳۰
(یوسف به حاکم مصر) گفت مرا سرپرست گنجینه‌ها و اندوخته‌های زمین (کشور) قرار ده که من نگهبان و دانا هستم.

۳۱- قَالَتْ اِحْدِيهِمَا يٰ اَبَتُ اسْتَاَجِرْهُ اِنَّ خَيْرَ مِّنْ اسْتَاَجَرْتُ الْقَوِى الْاَمِيْنَ. ۳۱
یکی از آن دو دختران (حضرت شعیب) گفت ای پدر، او (موسی) را به کار گمار که بهترین کسی که به خدمت توان گرفت فردی است نیرومند و امین.
۳۲- قَالَ عَفْرِيْتٌ مِّنَ الْجِنِّ اَنَا اَتِيْكَ بِهٖ قَبْلَ اَنْ تَقُوْمَ مِّنْ مَّقَامِكَ وَاِنِّىْ عَلَيْهِ لَقَوِىْ اَمِيْنَ. ۳۲

عفریتی از جن (به سلیمان) گفت: پیش از آنکه از جایگاهت برخیزی من

تخت او (بلقیس ملکه سبا) را خواهم آورد و من براین کار توانمند و امینم.
 ۳۳- الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من
 اموالهم. ۳۳.

مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است بدانچه خداوند برخی از آنان را
 بر برخی دیگر برتری بخشیده و بدان جهت که مردان از اموال خود بر آنان انفاق
 می کنند.

۳۴- او من ینشوء فی الحلیة و هو فی الخصام غیر مبین. ۳۴
 آیا آن را که در زینت و زیور پرورش یافته و در مخاصمه و جدال غیر آشکار
 است؟

۳۵- ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف و للرجال علیهن درجۃ والله عزیز حکیم. ۳۵
 و زنان را بر شوهران حقوق مشروعی است چنانچه شوهران را بر زنان،
 لکن مردان را بر زنان افزونی و برتری است و خداوند دارای عزت و حکمت است.

۳۶- و قرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی ۳۶
 و شما (همسران پیامبر ص) در خانه های خود بمانید و همانند جاهلیت
 نخستین در خارج از منزل به خودنمایی نپردازید.

فصل چهارم

بحث و بررسی تفصیلی در شرایط رهبر

شرط اول: عقل و درایت کافی

پیش از این در کلمات صاحب نظران گفته شد که در والی اموری از جمله عقل شرط است و در فصل دوم گفتیم که عقلا به حسب فطرت به کسی که فاقد شرایطی که یکی از آنها عقل است کارهای معمولی خود را محول نمی کنند چه رسد به مسئله ولایت و حکومت، که مسئله سلطه بر خون و آبرو و اموال مردم در آن مطرح است و اکنون در ادامه آن به این حدیث توجه فرمایید:

غرر و درر از امیرالمؤمنین (ع) روایت نموده که فرمود:

«امام (رهبر و حاکم جامعه) به قلبی اندیشمند، زبانی گویا و دلی که بر

اقامة حق استوار باشد نیازمند است.»^۱

از سوی دیگر در شریعت اسلام از دیوانه تکلیف برداشته شده و دیگران نباید سرپرستی او را به عهده بگیرند پس چگونه می توان چنین شخصی را سرپرست مسلمانان قرار داد؟ و همچنین افراد کم خرد و سفیه جزء محجورین هستند و نمی توان اختیار امور را به آنان سپرد.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «ولاتؤتوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاماً.»^۲

اموال خود که خداوند قوام و قیام شما را در آن قرار داده در اختیار افراد کم خرد و سفیه قرار ندهید.

۱. يحتاج الامام الی قلب عقول، ولسان قوول و جنان علی اقامة الحق مسؤول. (غرر و درر ۶/۴۷۲)، حدیث (۱۱۰۱۰).

۲. نساء (۴)/۵.

طبق آیه شریفه اموال را، چه اموال عمومی متعلق به جامعه مقصود باشد و چه مطلق اموال - اعم از عمومی و شخصی - نمی‌توان در اختیار سفیه قرار داد و والی و حاکم چون به هر صورت مسلط بر اموال و نفوس مردم است پس به هیچ وجه جایز نیست فردی کم‌خرد و سفیه باشد.

در روایت شحام از امام صادق (ع) وارد شده که فرمود:

«شخص سفیه نمی‌تواند امام و پیشوای مردمان باتقوی باشد.»^۳

و در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین (ع) آمده است که فرمود:

«من بیم آن دارم که رهبری این امت را افراد کم‌خرد و بدکار به دست گیرند، آنگاه مال خدا را بازیچه خود و بندگان خدا را بردگان خود قرار دهند و با افراد صالح به دشمنی برخیزند و افراد بدکار و فاسق را حزب خود قلمداد نمایند.»^۴

و در کنز العمال آمده است: (پیامبر (ص) فرمود):

«هنگامی که خداوند برای قوم و ملتی خیری را اراده نموده باشد افراد پر حوصله و بردبارشان را بر آنان ولایت داده و افراد دانشمندشان را به مسند قضاوت نشانده و مال را در دست افراد سخی و بخشنده آنان قرار می‌دهد، و اگر خداوند برای قوم و ملتی شری را مقدر کرده باشد افراد کم‌خرد و سفیه را بر آنان حکومت بخشیده و افراد نادان را در بین آنان به قضاوت نشانده و اموال را در دست افراد بخیل آنان قرار می‌دهد.»^۵

پس بر این اساس در والی و حاکم علاوه بر عقل معمولی، رشد عقلی که در مقابل سفاقت است نیز شرط است و می‌توان گفت آنچه در والی شرط است عقل کامل است نه صرف داشتن عقل و خرد معمولی.

در هر صورت در ارتباط با این شرط مسئله واضح است و بیش از این نیازمند گسترش

بحث نیست.

۳. لا یكون السفیه امام التقی. کافی ۱/۱۷۵ کتاب الحجج باب طبقات الانبیاء حدیث ۲.

۴. ولکننی آسی ان یلی امر هذه الامة سفهاؤها و فجارها فیتخذو امال الله دولا و عباده خولا و الصالحین حربا و الفاسقین حزبا (نهج البلاغه، نامه ۶۲، فیض ۱۰۵۰/۱، لاج ۴۵۲/۱).

۵. اذا اراد الله بقوم خیرا ولی علیهم حلماهم و قضی علیهم علماؤهم و جعل المال فی سمحائهم، و اذا اراد الله بقوم شرا ولی علیهم سفهاهم و قضی بینهم جهالهم و جعل المال فی بخلائهم. (کنز العمال ۷/۶ بواب ۱ از کتاب الاماره، حدیث ۱۴۵۹۵).

فصل پنجم

شرط دوم: اسلام و ایمان

شرط دیگر حاکم اسلامی، اسلام و ایمان است، خداوند سبحان به هیچوجه برای کفار و غیرمسلمانان حاکمیتی بر مسلمانان قرار نداده است. برای اثبات این شرط علاوه بر آنچه قبلاً گفتیم که از نظر عقل، هر ملتی بخواهد براساس عقاید خود زندگی کند حاکم آنان باید معتقد به عقاید آنان باشد. آیات زیر نیز دلالت صریح دارند:

۱- لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً.^۱

هرگز خداوند برای کافری بر مؤمنین راهی و سلطه‌ای را قرار نداده است. و مسلم است ولایت و حکومت بر دیگران از قوی‌ترین راهها و حاکمیتهاست.

۲- لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من الله في شئ.^۲

مؤمنان به غیر از مؤمنان، کافران را اولیای خود نگیرند و هر کس چنین کند جایگاهی در پیشگاه خداوند نخواهد داشت.

۳- یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا لليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض.^۳
ای مؤمنان، یهود و نصاری را اولیا و سرپرستان خود مگیرید، برخی از آنان اولیای برخی دیگرند.

و اما روایاتی که براین معنی دلالت دارد بسیار زیاد است، از آن جمله روایتی است که

۱. نساء (۴)/۱۴۱.

۲. آل عمران (۳)/۲۸.

۳. مائده (۵)/۵۱.

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

«الاسلام یعلموا ولا یعلی علیه» - اسلام بر همه چیز برتر است و هیچ چیز بر آن

برتر نیست».

و اصولاً کسی که خود معتقد به اسلام نیست چگونه می‌توان از وی انتظار اجرای دستورات اسلام و اداره جامعه براساس مقررات و موازین اسلامی را داشت؟ و در همین ارتباط است که باید گفت در رهبری نه تنها اسلام به معنی اعم و صرف گفتار لفظی کافی نیست بلکه ایمان جامع که مرکب از اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل باتمام وجود و اعضا و جوارح بدن است نیز شرط می‌باشد.

از سوی دیگر هنگامی که ایمان در امام جماعت از شرایط مسلمة است، شرط بودن آن در امام اعظم و رهبر مسلمانان به طریق اولی ثابت و مسلم است و این نکته‌ای است شایان دقت.

فصل ششم شرط سوم: عدالت

افراد ستمگر و بدکاره نمی‌توانند هیچگونه ولایتی بر مسلمانان داشته باشند. برای این معنی گذشته از حکم عقل که پیش از این بدان اشارت رفت آیات و روایات زیادی از طریق فریقین دلالت دارد که به ذکر تعدادی از آنها می‌پردازیم:

آیات مورد استناد در این شرط:

۱- و اذا تبلی ابراهیم ربه بکلمات فتمهن قال انی جاعلک للناس اما ماقال و من ذریتی؟ قال لاینال عهدی الظالمین.^۱
و آندم که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمایش نمود پس ابراهیم آن کلمات را به پایان برد، پروردگارش گفت من تو را برای مردم امام قرار دادم، (ابراهیم) گفت و از فرزندانم نیز؟ (پروردگارش) گفت عهد من به ستمکاران نخواهد رسید.
ظلم در لغت قراردادن چیز در غیر جای خودش می‌باشد. در کتاب اقرب‌الموارد آمده است:

«ظلم فلان ظلماً و ظلماً و مظلمة: وضع الشئی فی غیر موضعه و از همین مورد است مثل معروف «من استرعى الذئب فقد ظلم» هر که گرگ را به چوپانی گله بگمارد ستم کرده است و «ظلم فلاناً» یعنی بر او ستم کرد و «ظلم الارض»: حفرها فی غیر موضع حفرها»، به زمین ظلم کرد یعنی چاه را در غیر جا و موضع

۱: بقره (۲) ۱۲۴/۱.

خودش حفر گردد^۲».

براین اساس هر عملی که مخالف حق باشد می‌توان کلمه ظلم را برای آن به کار برد و مشمول اطلاق مفهوم آن می‌گردد. پس هر فاسق و هر منحرف از حقی ظالم است (و صلاحیت رهبری امت اسلامی را نخواهد داشت).

۲- ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار^۳ - و هرگز به ستمگران تکیه نکنید که آتش شما را فرا خواهد گرفت.

علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه نقل می‌کند که (امام^۴) می‌فرماید: «تکیه بر ظالمین (رکون) دوستی، نصیحت و رهبری ظالمین را پذیرفتن است.^۴»

۳- ولا تطیعوا امر المرفین الذین یفسدون فی الارض ولا یصلحون^۵ - از دستور اسرافکاران پیروی مدارید - آنان که در زمین فساد بپا کرده و اصلاح انجام نمی‌دهند.

۴- ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطاً^۶ و از کسیکه قلبش را از یادمان غافل نموده و از هوای نفسش پیروی کرده و کار او از دست رفته است، پیروی مدار.

۵- فاصبر لحکم ربک و لا تطع منهم اثماً او کفوراً^۷.

پس به حکم خدایت صبر کن و از آنان که گناهکار و یا کفرانگرنند پیروی مدار.

۶- و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلونا السبیل^۸.

و (اهل دوزخ)، گفتند بار خدایا سروران و بزرگانمان را پیروی کردیم آنگاه آنان ما را به گمراهی سوق دادند.

و آیات دیگری نظیر اینها که از مجموع آن استفاده می‌گردد که اشخاص ظالم و فاسق را نمی‌توان به عنوان امام و والی واجب‌الاطاعه قرار داد و دلالت آنها براین موضوع بخوبی روشن و آشکار است.

۲. اقرب الموارد ۷۳۱/۲.

۳. هود (۱۱)/۱۱۳.

۴. تفسیر علی بن ابراهیم (قمی) ۳۱۵/۱، چاپ دیگر ۳۳۸/۱.

۵. شعراء (۲۶)/۱۵۱-۱۵۲.

۶. کهف (۱۸)/۲۸.

۷. انسان (۷۶)/۲۴.

۸. احزاب (۳۳)/۶۷.

روایات مورد استثناء در این شرط:

و اما روایات نیز در این زمینه بسیار است که به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم:
 ۱- مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی به سند خویش از حنان از پدرش از امام محمدباقر(ع) روایت نموده که گفت پیامبر خدا(ص) فرمود:

«امامت و رهبری جامعه برآزنده نیست مگر بر کسی که در وی سه خصلت است: تقوایی که او را از معصیت خداوند بازدارد، حلمی که با آن غضب خویش را کنترل کند و با نیکی حکومت راندن بر کسانی که حکومتشان را به عهده گرفته است، تا جایی که برای آنان همانند والدی مهربان باشد.»

و در روایت دیگری همین مضمون، با این تفاوت آمده... تا جایی که برای «رعیت» همانند پدری مهربان باشد.^۹

۲- باز در کافی به سند صحیح از محمدبن مسلم روایت شده که گفت از امام محمدباقر(ع) شنیدم که می‌فرمود:

«... به خدا سوگند ای محمد، کسی که از این امت، شب را صبح گرداند و از جانب خداوند عز و جل پیشوای ظاهر عادل نداشته باشد گمراه و سرگردان صبح نموده است و اگر بر این حالت از دنیا برود به مرگی همگون مرگ کافران و منافقان مرده است. و بدان ای محمد که پیشوایان ستم و پیروانشان از دین خداوند برکنار شده هستند، آنان خود گمراه شده و دیگران را نیز به گمراهی کشانده‌اند.^{۱۰}»

۳- و در کتاب محکم و متشابه منسوب به امیرالمؤمنین(ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

«بدون شک مردم هلاک گردیدند آنگاه که پیشوایان هدایت و پیشوایان کفر را یکسان قرار داده و گفتند: هر کس به جای پیامبر نشست چه نیکوکار باشد و چه بدکار،

۹. اصول کافی بسنده عن حنان، عن ابیه، عن ابی جعفر(ع) قال: قال رسول الله(ص): لا تصلح الامامة الا لرجل فیه ثلاث خصال: ورع یحجزه عن معاصی الله و حلم یملک به غضبه و حسن الولاية علی من ینبغی حتی ینکون لهم کالوالد الرحیم. و فی روایة اخرى «حتى ینکون للرعية کالاب الرحیم». (کافی ۱/۷۰۷ کتاب الحج، باب ما یجب من حق الامام علی الرعية، حدیث ۸-).

۱۰. کافی بسند صحیح عن محمد بن مسلم، قال سمعت ابا جعفر(ع) یقول... والله یا محمد من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عزوجل - ظاهر عادل اصبح ضالاً تائها وان مات علی هذه الحالة مات میتة کفرونفاق. واعلم یا محمد ان ائمة الجور واتباعهم لمعزولون عن دین الله قد ضلوا واطلوا (کافی ۱/۱۸۴، کتاب الحج، باب معرفة الامام والرد الیه، حدیث ۸).

اطاعت او واجب است، پس از این رهگذر هلاک شدند. خدای متعال می‌فرماید: **افنجعل المسلمین کالمجرمین مالکم کیف تحکمون.**^{۱۱} آیا افراد مسلمان را همانند مجرمان و گناهکاران قرار می‌دهیم؟ چه می‌رسد شما را؟ چگونه حکم می‌کنید؟^{۱۲}»

در اینکه آیا همه این کتاب (محکم و متشابه) روایتی است از امیرالمؤمنین (ع) یا نه مطالبی داشتیم که پیش از این در دلیل پنجم از ادلة ضرورت ولایت [جلد اول- بخش سوم] گذشت، [مرحوم مجلسی با مجموعه این کتاب معامله روایت می‌کند].

۴- امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه پس از آنکه سابقه خویش در اسلام را ذکر می‌کند می‌فرماید:

«و شما خوب می‌دانید که جایز نیست برای کسی که حاکم بر ناموس و جان و مال مردم بوده و اموال عمومی و احکام و رهبری آنان را در دست دارد فردی باشد: «بخیل» که در آن صورت به اموال آنان آزند می‌گردد، و نه «ناآگاه و جاهل» که با نادانی خود آنان را به گمراهی می‌کشاند و نه «جفاکار» که با جفای خویش رابطه خود را با آنان می‌گسلد و نه «حیف و میل‌کننده اموال» که در آن صورت دستهای را به خود نزدیک کرده و دسته دیگری را طرد می‌کند و نه «رشوه‌خوار در قضاوت» که حقوق را پایمال نموده و حق را در غیر جایگاه آن نگه می‌دارد و نه «تعطیل‌کننده سنت» که امت را به سوی هلاکت سوق می‌دهد.^{۱۳}»

توضیح چند نکته درباره جملات روایت؛ در ابتدای این روایت امام (ع) فرمود: «شما خوب می‌دانید» این جمله اشاره به ارتکاز ذهنی شنوندگان نسبت به شرایط ولایت و امامت است که از آیات قرآن کریم یا بیانات پیامبر اکرم (ص) یا از سخنان گذشته آن حضرت یا از دیده‌های خود درباره اعمال گذشتگان (خلفا) در ذهن خود دارند.

۱۱. قلم (۶۸) ۳۵-۳۶

۱۲. وانما هلك الناس حين ساووا بين ائمة الهدى وائمة الكفر فقالوا: ان الطاعة مفترضة لكل من قام مقام النبي اما برا كان اوفاجراً فأتوا من قبل ذلك قال الله تعالى: افنجعل المسلمین کالمجرمین مالکم کیف تحکمون. (المحکم و المتشابه ۷۱ و بحار الانوار ۵۷/۹۰).

۱۳. ... وقد علمتم انه لا ينبغي ان يكون الوالى على الفروج والدماء والمغانم والاحكام و امامة المسلمین البخيل فتكون في موالهم نهمته ، ولا الجاهل فيضلهم بجهله، ولا الجافي فيقطعهم بجفائه، ولا الحائف لللدول فيستخذ قومادون قوم، ولا المرتشى فيالحكم فيذهب بالحقوق ويوقف بهادون المقاطع و لا المعطل لسنة فههلك الامة (نهج البلاغه، خطبة ۱۳۱، فيض ۴۰۷، ليج ۱۸۹).

جمله «سزاوار نیست لاینبغی» که در روایت آمده ظهور در کراهت ندارد، اگر چه در این اعصار، فقها از این لفظ اصطلاحاً اراده کراهت می نمایند. اما با توجه به معنای لغوی آن مناسبت با حرمت و یا ظهور در حرمت دارد:

در کتاب لسان العرب در ارتباط با این واژه اینگونه آمده است: «انبغی لفلان ان يفعل کذا» یعنی شایسته و سزاوار فلانی است که چنین عملی را انجام دهد. و گویا چنین گفته شده که از وی طلب انجام کاری شده و او آن کار را انجام داده است: «و انبغی الشئی یعنی انجام کار میسر و آسان شد.^{۱۴}» بنابراین «لاینبغی» یعنی تحقق عملی آن صلاح و میسر نیست. و گواه بر این معناست موارد استعمال این کلمه در قرآن کریم که می فرماید: «قالوا سبحانک ما کان ینبغی لنا ان نتخذمن دونک من اولیاء»^{۱۵} - گفتند تو منزهی، شایسته نیست که ما کسی جز تو را سرپرست خود بگزینیم».

و نیز آیه شریفه «لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار»^{۱۶} نه خورشید می تواند به ماه برسد و نه شب می تواند از روز پیشی گیرد. و آیات شریفه دیگری از این قبیل، و در صحیح مشهور زراره در باب استصحاب^{۱۷} نیز آمده است: فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدأ.^{۱۸} تو هرگز نمی توانی یقین را به وسیله شک بشکنی.

واژه «نهمه» (با فتح نون و سکون هاء) به معنی نیازمندی و علاقه مفرط است و «نهمه» (با فتح نون و هاء) به معنی افراط در خوردن غذا و شکمبارگی است. و کلمه «جفاء» در مقابل نیکی و گشاده دستی، به معنی سختگیری و بدخلقی است، و کلمه «حیف» به معنی ظلم است و «دول» جمع «دوله» مالی است که دست به دست می چرخد.

در برخی از روایتها «ولا الخائف للدول» با خاء نقطه دار و کسر دال که جمع دولة به فتح دال است آمده، یعنی کسی که از دگرگونیهای روزگار و از پیروزی دشمنانش می ترسد و در نتیجه به عدمایکه از وی طرفداری کنند حقوق بیشتری از بیت المال می پردازد. کلمه «مقاطع الحکم» حدودی است که از جانب خداوند برای احکام مشخص شده

۱۴. لسان العرب ۷۷/۱۴.

۱۵. فرقان (۲۵)/۱۸.

۱۶. یس (۳۶)/۴۰.

۱۷. استصحاب، قاعدهای در اصول فقه است و معنی آن این است که اگر به چیزی یقین داشته باشیم باید ادامه دهیم و نیاید به شک در زوال توجه کنیم. (مقرر)

۱۸. وسائل ۱۰۶۲/۲، باب ۴۱ از ابواب نجاسات، حدیث ۱.

است. و اینکه فرموده: «فیذهب بالحقوق و یقف بهادون المقاطع» یعنی با حکم به حق مسائل را فیصله نمی‌دهد بلکه براساس ستم قضاوت می‌کند، یا اینکه بطور کلی در مسئله قضاوت نمی‌کند و جریان را آنقدر به تأخیر می‌اندازد تا محق به حق خویش نرسد و ناچار به مصالحه گردد. و مراد به «سنت» احکام خداوند است که به وسیله قول و فعل پیامبر اکرم (ص) بیان شده است. در هر صورت دلالت این روایت بر اعتبار عدالت در حاکم اسلامی واضح است.^{۱۹}

۵- و نیز در نهج البلاغه می‌فرماید:

«ولکن من می‌ترسم که رشته حکومت این امت را افراد سفیه و بدکاره آنان در دست گیرند، آنگاه اموال خدا را بین خود دست به دست بگردانند و بندگان خدا را بردگان خود سازند و افراد صالح و درستکار را دشمن به حساب آورده و افراد بدکاره و فاسق را وابسته به خویش و حزب خود گردانند».^{۲۰}

۶- و نیز در نهج البلاغه ضمن خطبهای خطاب به عثمان می‌فرماید:

«پس بدان بهترین بندگان خدا در پیشگاه خداوند امام عادل است که خود هدایت یافته و دیگران را نیز به سمت هدایت ببرد، آنگاه سنتهای معلوم را بها داشته و بدعتهای مجهول را بمیراند... و بدون شک بدترین مردم در پیشگاه خداوند پیشوای ستمگری است که خود گمراه شده و دیگران به توسط او به گمراهی کشیده شوند. پس سنتهای معلوم را بمیراند و بدعتهای مجهول را زنده کند و من از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: در روز قیامت پیشوای ستمگر را بیاورند، اما نیست برای وی یاور و عذرخواهی، آنگاه افکنده می‌شود درون آتش دوزخ، پس همانند سنگ آسیا به چرخش افتد، آنگاه به قعر جهنم فرو غلتد».^{۲۱}

۱۹. در این روایت، شرایطی همانند بخیل نبودن و تندخو نبودن در کنار شرایطی همانند علم و عدالت بیان گردید و این بیانگر اهمیت آنهاست، زیرا اینگونه خصلتهای ناپسند در محدوده زندگی شخصی شاید قابل تحمل و توجیه باشد، اما در ارتباط با مسائل اجتماعی و حکومتی قابل تحمل نیست و چه بسا بایک عصبانیت حاکم، اطرافیان و سربازان او چندین قتل مرتکب گردند و بایک تصمیم‌گیری از روی احساسات همه اوضاع مملکت درهم بریزد. (از افاضات معظمله در درس).

۲۰. ولکنی آسی ان یلی امر هذه الامة سفهاؤها و فجارها فیتخذوا مال الله دولا و عباد الله خولا و الصالحین حربا و الفاسقین حزبا (نهج البلاغه، نامه ۶۲، فیض ۱۰۵۰/ ۱، لج ۴۵۲).

۲۱. فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هدی و هدی فاقام سنة معلومة و امات بدعة مجهولة... و ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به فامات سنة معلومة و احیا بدعة متروكة و انی سمعت رسول الله (ص)

۷- و امام حسن (ع) در خطبه خود در مقابل معاویه می‌فرماید:

«همانا خلیفه کسی است که براساس کتاب خدا و سنت پیامبر خدا حرکت کند و هرگز آن کس خلیفه نیست که بر پایه جور و ستم، سیر نماید.»^{۲۲}

۸- مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد خویش از سالار شهیدان امام حسین (ع) روایت می‌کند که آن حضرت در جواب نامه‌های مردم کوفه نوشت:

«به جان خودم سوگند پیشوای جامعه جز آن کسی که براساس کتاب خدا حکم نموده و قسط را اقامه کند و پایبند به دین حق بوده و نفسش را محبوس ذات حق نماید نیست.»^{۲۳}

نظیر همین روایت در کامل ابن‌اثیر نیز آمده است.^{۲۴}

۹- و نیز در نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«کسی که خود را پیشوای مردم قرار می‌دهد باید پیش از آموزش دیگران به آموزش خویش بپردازد، و باید شیوه تربیت را پیش از آنکه به زبان بیاورد در عمل خود نشان بدهد و آموزش دهنده و تربیت کننده نفس خویش، به بزرگداشت سزاوارتر است تا آموزش دهنده و تربیت کننده مردم.»^{۲۵}

۱۰- کتاب اثبات الهداة از مرحوم صدوق به سند خویش از حبیب سجستانی (سیستانی) از امام محمد باقر (ع) روایت می‌کند که آن حضرت گفت: پیامبر خدا فرمود، که خداوند تبارک و تعالی فرمود:

«هر جامعه‌ای که در اسلام به حکومت و ولایت پیشوای جائز و ستمگری که از حکومت الهی بهره‌ای نبرده گردن نهد بی‌تردید عذاب خواهد کرد، گرچه آن جامعه خود نیکوکار و متقی باشند، و هر جامعه‌ای در اسلام به ولایت امام عادل

→ يقول یوتی یوم القیامة بامام جائز ولیس معه نصیر ولا عاذر یلقى فی نار جهنم فیدور فیها کما تدور الریح ثم یرتبط فی قعرها (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۴، فیض/۵۲۶، لاج/۲۳۴).

۲۲. انما الخلیفة من سار بکتاب الله و سنة بنیه و لیس الخلیفة من سار بالجور (مقاتل الطالبیین/۴۷)

۲۳. فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الله الحابس نفسه علی ذات‌الله. (الارشاد/۱۸۶، چاپ دیگر/۲۰۴).

۲۴. کامل ابن‌اثیر ۲/۴

۲۵. من نصب نفسه للناس اماما فلیبده بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ولیکن تادیبه بسیرته قبل تادیبه بلسانه و معلم نفسه و مودبها حق بالا جلال من معلم الناس و مودبهم. (نهج‌البلاغه، حکمت ۷۳، فیض/۱۱۱۷، لاج/۴۸۰).